

بررسی تحلیلی پراکندگی بیانات تشریحی (احکام شرعی) در قرآن کریم* (۲)

□ حجت الاسلام والمسلمین خالد الففوری

عضو هیأت علمی جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمية

مترجم: محمودرضا توکلی محمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه قم و دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

چکیده

این مقاله در صدد است به بررسی و تحلیل دیدگاه رایج موجود در بین نویسندگان و مفکران مبنی بر کلی بودن بیان تشریحی در قرآن کریم پردازد. در این زمینه اشکال و پرسشی را به این عنوان مطرح کرده‌ایم که منظور از کلیت بیان قرآنی چیست؟ و در این زمینه می‌کوشیم تا به این اشکال پاسخ گوئیم. هدف این است که در کنار پاسخ به این سؤال فلسفه این شیوه از بیان تشریحی در قرآن کریم را نیز مشخص نماییم. بنابراین، مبحث حاضر در سه محور زیر به انجام رسیده است:

۱. آیا منظور ضابطه کلیت است یا اکثریت؟

۲. منظور از بیان کلی و عام چیست؟ در این زمینه نه معنا را با توضیحات آن بیان کرده‌ایم.

۳. فایده بیان کلی در تشریح چیست؟

کلیدواژه‌ها: ویژگی تحلیلی، پراکندگی، بیان، قرآن، تشریح.

مقدمه

بر سر زبانها این گونه جا افتاده است که بیان تشریحی و احکام شرعی در قرآن کریم به صورت کلی آمده است. ما نیز چاره‌ای نداریم جز اینکه مطلب یاد شده را از دو جنبه تصویری و تصدیقی آن بررسی نماییم. به عبارت دیگر، آیا منظور از توصیف بیان قرآن به کلی است و آیا این ادعا قضیهٔ موجبهٔ کلیه است یا نه؟

اهمیت این بحث در تأثیر بر گستره و چگونگی استفاده از متون تشریحی قرآنی در روند استنباط و استخراج احکام شرعی بر هیچ کس پوشیده نیست. به منظور تحلیل و بررسی این موضوع مبحث مورد نظر را در محورهای زیر تقسیم می‌کنیم و به بحث پیرامون آن می‌پردازیم:

محور اول: آیا منظور از آن ضابطهٔ کلیت و شمول است یا ضابطهٔ اکثریت؟

در بیان منظور از وصف احکام شرعی و بیانات قرآنی به کلیت و شمول، می‌توان سه احتمال زیر را در نظر گرفت:

احتمال اول: عدم ارادهٔ حصر. در این صورت، منظور این است که قرآن در کنار اینکه شامل این گونه بیانات کلی و عام است شامل بیانات تفصیلی و احکام جزئی نیز می‌باشد؛ هرچند این امر به صورت محدود و به ندرت در قرآن مشاهده گردد.

ما به این مطلب اعتراض و اشکالی نداریم، اما می‌گوییم این ویژگی را نمی‌توان به عنوان یک خصوصیت خاص قرآن به شمار آورد، زیرا سنت نبوی نیز دارای همین ویژگی بوده و دارای دو نوع بیان است که برخی از آن کلی و برخی از آن شامل جزئیات و تفصیل احکام است. در این صورت، سنت نبوی با قرآن کریم در این ویژگی اشتراک دارد.

احتمال دوم: بیشتر بیانات قرآنی کلی بوده و به ندرت این بیانات به توضیح

احکام جزئی می‌پردازد.

این احتمال نیز مانند احتمال اول ممنوعیتی ندارد، ولی تأیید آن منوط به جست‌وجوی موارد و استقصا و بررسی و دقت نظر در آیات قرآنی بوده و صحیح نیست که بدون داشتن یک جامعه آماری و استناد به یک بررسی آماری در این زمینه، حکمی کلی صادر نماییم.

احتمال سوم: اراده حصر و بیان اینکه قرآن کریم به منزله قانون اساسی برای احکام شریعت بوده و در این صورت به صورت معمول و عرفی محدود به بیان قواعد و احکام عمومی است و شرح و تفصیل و توضیح این احکام کلی و بیان آن به سایر دلایل به ویژه سنت نبوی واگذار شده است. ۴
به این مطلب این‌گونه پاسخ داده می‌شود:

ادعای مطرح شده با مطالبی که در مورد بیان برخی از احکام تفصیلی در قرآن آمده است نقض می‌شود و رد می‌گردد، زیرا ورود این بیانات کلی در قرآن کریم به این معنا نیست که قرآن کریم مطلقاً به بیان قضایای جزئی نپرداخته است. ما در قرآن کریم به برخی موارد جزئی بر می‌خوریم که قرآن مجید به طور مفصل آن را شرح داده و فقط به بیان کلی آن اکتفا نکرده است. موارد ذیل از آن جمله است:

۱. احکام ارث: قرآن مجید در کنار بیان قواعد عام و کلی در مورد ارث به ذکر جزئیات و احکام آن نیز پرداخته است. بنابراین، احکام ارث در قرآن فقط به این دو آیه شریفه زیر که بیان کلیات مربوط به قواعد ارث است محدود نمی‌شود:

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ
فَأَتَوْهُمْ نَصِيحُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (نساء: ۳۳)؛ وَأُولُو
الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ
تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَانِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (احزاب: ۶).

قرآن کریم به ذکر احکام جزئی مربوط به آن نیز پرداخته است. به عنوان نمونه،

در بیان تعیین ارث طبقه اول و سهم آنها در ارث این آیه شریفه آمده:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوَاقٍ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوَاهُ فَلَا مَهَ الثَّلَاثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلَا مَهَ السُّدُسُ مِّنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ ... (نساء: ۱۱).

در بیان سهم همسران و نیز کلاله مادری این آیه شریفه نازل شده است:

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِّنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمُ إِن لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمُ مِّنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دِينَ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كِلَايَةَ أَوْ امْرَأَةٌ وَهِيَ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ مِّنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ غَيْرِ مَضَارٍّ ... (نساء: ۱۲).

در توضیح تعیین ارث کلاله از پدر و مادر یا پدر این آیه شریفه نازل شده است:

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكِلَالَةِ إِن أَمْرُهُمْ هَلْكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلَاثَانُ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ ... (نساء: ۱۷۶). آیه «وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقَرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (نساء: ۸).

در بیان آداب قسمت سهم ارث نیز به همین صورت است.

۲. احکام جهاد: قرآن کریم در برخی مواضع به بیان اصل و جوب جهاد پرداخته

و فرموده است:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ

لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
(بقره: ۲۱۶).

به همین صورت، به بیان شرح و تفصیل آن مانند شروط زمانی و مکانی جهاد از قبیل شرط وقوع آن در غیر از ماههای حرام و نیز خارج از حرم مکه نیز پرداخته و فرموده است:

يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالِ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ
اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ
أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا
وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره: ۲۱۷).

به همین ترتیب برخی از آیات نیز فقط به بیان آداب و شرایط قتال و مبارزه با جنگجویان، عدم تجاوزگری (بقره: ۱۹۰)، احکام مبارزه با تجاوزگران (حجرات: ۹) احکام اسیران (انفال: ۶۷، ۷۰) و یا احکام غنائم (انفال: ۴۱) پرداخته و در کنار آن اشاره‌ای به احکامی مانند احکام هجرت (نساء: ۹۷؛ عنکبوت: ۵۶؛ ممتحنه: ۱۰) داشته که به نوعی ملحق به حکم جهاد است.

۳. احکام ازدواج و ملحقات آن: قرآن کریم همان‌گونه که اصل مشروعیت

ازدواج را مطرح نموده و فرموده است:

وَأَنْكِحُوا الْيَتَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِيمَانِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ
يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (نور: ۳۲).

همین‌طور:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّي
وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ...
(نساء: ۳).

در کنار این آیات به بیان بسیاری از احکام تشریحی و تفصیلی آن نیز پرداخته است؛ مانند احکام مهریه (نساء: ۴، ۲۰، ۲۴) احکام افرادی که ازدواج با آنها حرام است (نساء: ۲۳؛ بقره: ۲۲۱) احکام اداره خانه (نساء: ۳۴، ۱۲۹؛ بقره: ۲۲۹) احکام نفقه (طلاق: ۶، ۷)، حقوق جنسی (بقره: ۲۲۳؛ تحریم: ۱ و ۲)، احکام شیردادن (بقره: ۲۲۳؛ لقمان: ۱۴؛ احقاف: ۱۵)، احکام نگاه کردن و زینت (نور: ۳۰، ۳۱)، احکام اذن گرفتن (نور: ۵۸، ۵۹)، احکام حجاب (نور: ۳۱، ۶۰؛ احزاب: ۵۹) و احکام خواستگاری (بقره: ۲۳۵).

۴. احکام طلاق و موارد مربوط به آن: در قرآن کریم می‌بینیم که برخی از آیات به بیان اصل مشروعیت طلاق پرداخته است، مانند آیه شریفه: «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ...» (طلاق: ۱). ولی برخی دیگر از آیات به بیان احکام تفصیلی آن پرداخته است؛ احکامی از قبیل تعداد و دفعات طلاق (بقره: ۲۲۹)، احکام عده طلاق (طلاق: ۱، ۲ و ۴؛ بقره: ۲۲۸)، احکام رجوع (بقره: ۲۲۸)، احکام نفقه (بقره: ۲۲۸؛ نساء: ۳۴؛ احزاب: ۴۹؛ طلاق: ۱)، احکام صدق (بقره: ۲۲۹، ۲۳۶ و ۲۳۷؛ احزاب: ۴۹)، عده وفات (بقره: ۲۳۴)، احکام بعد از عده (بقره: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲ و ۲۳۴؛ طلاق: ۲)، احکام اخوات طلاق که باعث از بین رفتن عقد نکاح می‌شود، مانند خلع و مبارات (بقره: ۲۲۹) و ایلاء (بقره: ۲۲۶، ۲۲۷) وظهار (مجادله: ۲، ۳ و ۴) و لعان (نور: ۶، ۷، ۸ و ۹).

محور دوم: منظور از بیان کلی و عام چیست؟

به کرات می‌بینیم که گفته می‌شود بیان قرآنی کلی و عام است. اما این امر احتیاج به توقف و درنگ دارد، زیرا این تعبیر می‌تواند به چند معنا حمل گردد که نیازمند توجه و دقت نظر است:

معنای اول: کم‌گویی و اجمال و عدم وضوح در مدلولهای مورد نظر خداوند، مانند اجمال و عدم توضیح کافی در معنای کلمه «قروء» که در حکم عده طلاق وارد

شده است (بقره: ۲۲۸).

معنای دوم: موضوع حکم و متعلق آن از نظر اصطلاح منطقی کلی باشد نه جزئی. در این میان، هیچ فرقی ندارد که این موضوع مطلق باشد یا عام. حتی اگر کلی باشد، فرقی نمی‌کند که مقید باشد یا مخصص، زیرا تقید و تخصیص تعارضی با کلیت آن ندارد مانند اثبات و تثبیت مبدأ برتری مردان بر زنان که مختص یک زن خاص یا یک مرد معین نیست (نساء: ۳۴) و یا حرمت سخن‌چینی و بدگویی (همزه: ۱). در برابر برخی احکام دیگر که موضوعات آن جزئی است، مانند: نهی از خواندن نماز و عبادت کردن در مسجد ضرار (توبه: ۱۰۷ و ۱۰۸).

معنای سوم: اشاره به حکم به طور کلی و بدون ذکر تفصیل و قیود حکم یا موضوع و یا ذکر شروط و صور و حالتها و ارکان و اجزا و موانع آن، هرچند معنای آن واضح و به دور از هرگونه ابهام باشد، مانند بیان اصل احکام از قبیل وجوب نماز (انعام: ۷۲؛ بقره: ۱۱۰؛ نساء: ۷۷؛ نور: ۵۶؛ روم: ۳۱؛ مزمل: ۲۰) و زکات (بقره: ۱۱۰، نساء: ۷۷، نور: ۵۶، مزمل: ۲۰).

این معنا از کلام شاطبی در موافقات نیز قابل برداشت است وی می‌گوید: «تعریف احکام شرعی در قرآن کریم بیشتر به صورت کلی است نه جزئی، و جایی نیز که این تعریف به صورت جزئی می‌آید، مأخذ و منبع آن بر پایه کلیت استوار است که این امر یا اعتباری است یا در معنای اصول موضوعه است، مگر اینکه دلیلی آن را اختصاص داده باشد مانند خصائص پیامبر ﷺ (شاطبی، الموافقات فی اصول الشریعة ۱۴۲۲: ۳/۲۹۳) وی سپس چندین دلیل را در اثبات و تأیید ادعای خود آورده که نتیجه استدلالهای وی همراه با کمی توضیح پیرامون آن به شرح زیر است (همان: ۲۹۳/۳ و بعد).

۱. استقرای قابل اعتماد.

۲. نیاز قرآن به توضیح و شرح و تبیین فراوان برای شناخت تفصیل و شروط و

موانع و جزئیات و ارکان ماهیتهای شرعی در آن. این نیازمندی نشان دهنده کلیت قرآن کریم است و بنابراین سنت با وجود فراوانی آن و نیز فراوانی مسائالش، در حقیقت چیزی جز تبیین و توضیح قرآن کریم نیست.

۳. آیه شریفه «و أنزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم» (نحل: ۴۴) خود نشان دهنده کلی بودن قرآن کریم است زیرا اگر قرآن کلی نبود دیگر نیازی به تبیین پیامبر اسلام ﷺ نداشت.

۴. این حدیث شریف از پیامبر ﷺ:

هیچ پیامبری برانگیخته نشد مگر اینکه نشانه‌ها و معجزاتی داشت که قبل از وی نیز مردم به مشابه آن ایمان آورده بودند، حال آنکه معجزه‌ای که به من داده شده وحی است که خداوند تبارک و تعالی به من الهام نموده و به همین دلیل امیدوارم در روز قیامت پیروان من بیش از پیروان سایر پیامبران باشند (شیبانی، مسند امام احمد ۱۴۱۲: ۲/ ۴۵۱؛ بخاری، صحیح البخاری ۱۴۱۰: ۶/ ۹۷؛ ۸/ ۱۲۹؛ قشیری نیشابوری، صحیح مسلم بی تا: ۱/ ۹۳؛ بیهقی، السنن الکبری: ۴: ۹ سنن نسائی، سنن النسائی بی تا: ۳/ ۵، ح ۷۹۷۷ و ۳۳۰، ح ۱۱۱۲۹؛ متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال ۱۴۰۹: ۱۱/ ۴۱۰، ح ۳۱۹۲۲).^(۱)

آنچه به پیامبر عطا شده قرآن است. سنت نیز در واقع بیان و توضیح قرآن به شمار می‌رود. اگر امر به این‌گونه باشد، نتیجه آن است که قرآن با وجود اختصار موجود در آن جامع است و شرط جامع بودن آن است که فقط کلیات در آن موجود باشد، زیرا شریعت با پایان نزول قرآن، بنا بر آیه شریفه «الیوم اکملت لکم دینکم» (مائده: ۳)، به اتمام رسیده است. همه می‌دانیم که مسائل و احکام اموری چون نماز و زکات و جهاد و موارد مشابه آنها به طور کامل در قرآن کریم بیان نشده و در واقع سنت به تبیین و توضیح جزئیات آنها پرداخته است. این امر در مورد مسائل معمولی مانند ازدواجها و قراردادها و قصاص و حدود و غیر از آن نیز صادق است.^(۲)

جهت‌گیری

اگر با دقت به این چهار دلیل شاطبی بنگریم، برای ما مشخص می‌گردد که برخی از آنها فاقد وجاهت بوده و قابل پذیرش نیست. توضیح مطلب به شرح زیر است:

۱. دلیل اول که عبارت بود از استقرا، دلیل بسیار خوبی است، البته با این فرض که محقق شده و به وقوع پیوندد، ولی نمی‌توان دیگران را با آن قانع نمود. اگر امکان آوردن همه جامعه آماری ما وجود ندارد، لاقلاً باید به برخی از آنها اشاره کنیم.

۲. دلیل دوم نیز در واقع از دو قسمت یا دو مقدمه تشکیل شده است:

نخست: احکام قرآن در توضیح و تفصیل نیازمند تبیین هستند. دوم: این تفصیلهای در سنت بیان شده است.

نتیجه: بیان قرآن کریم کلی بوده و وظیفه سنت تبیین و توضیح کلیت قرآن کریم است.

قسمت اول و دوم مورد قبول است، اما نتیجه یاد شده لزوماً همراه با آن نیست. به همین علت می‌توان این‌گونه گفت که برخی از قسمتهای سنت تبیین و توضیح قرآن بوده و برخی قسمتهای سنت نیز شامل احکام تأسیسیه می‌شود.

۳. استدلال به آیه ادعای یاد شده را نه به وجه خصوص بلکه به صورت اعم تأیید و اثبات می‌کند، زیرا این امر که تبیین و توضیح از وظایف پیامبر اسلام است به این معنا نیست که این تبیین را فقط محدود به بیان کلیات بدانیم، چرا که آگاهی دادن به اشتباه در فهم قرآن نیز از مصادیق و زیرمجموعه‌های تبیین به شمار می‌رود، به همین صورت، اشراف و تسلط بر روند تطبیق و وفق دادن احکام در زمینه‌های فردی و اجتماعی نیز از مصادیق تبیین به شمار می‌رود.

۴. اشتباه بودن و نقص استدلال پایانی وی مبنی بر استناد به حدیث پیامبر اسلام ﷺ نیز بر هیچ کس پوشیده نیست. به عبارت دیگر، چه ارتباط و ملازمتی

میان جاودانگی قرآن مجید و جامعیت آن وجود دارد؟ آری، میان جاودانگی شریعت اسلام - با تمامی مصادر و منابع آن به صورت اجمال - و جامعیت آن ارتباط وجود دارد و به همین علت نیز می‌بینیم که تعبیر یاد شده در آیه سوره مائده، عبارت است از وصف دین به صورت کلی و عمومی به صفت کمال و اتمام، نه وصف قرآن به تنهایی به این صفت و بدون در نظر گرفتن سنت.

معنای چهارم: شمول و فراگیری، مانند بیان مشروعیت کلی و مطلق «تجارت با رضایت» (نساء: ۲۹) و مانند بیان وجوب وفای به قراردادها (مائده: ۱) ^(۳) یا وجوب مبارزه با تمامی مشرکان (توبه: ۳۶).

معنای پنجم: بیان تشریحی بر اساس قضیه حقیقه حره بنیان نهاده شده، نه بر پایه قضیه خارجی‌های که دایره آن محدود و بسته است. نمونه‌های این امر واقعاً فراوان است، از جمله وجوب حج بر مستطیع (آل عمران: ۹۷). اما تشریحاتی که به شیوه قضایای خارجی بنیان نهاده شده‌اند در قرآن کریم محدود و اندک هستند، مانند آیه شریفه: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (توبه: ۱۱۸) که فقط بر صحت توبه آن چند نفر دلالت دارد.

معنای ششم: بیان قواعد فقهی، مانند قاعده نفی حرج (حج: ۱۷۸) و قاعده نفی سبیل (توبه: ۹۱).

معنای هفتم: بیان حکم اصولی کلی که در برابر بیان حکم فقهی فرعی قرار می‌گیرد، مانند اثبات مبدأ برائت شرعی (توبه: ۱۱۵؛ انعام: ۱۴۵).

معنای هشتم: بیان زیرساختهای کلی در تشریح که در برابر بیان احکامی قرار می‌گیرد که به منزله بنای فوقانی در تشریح به شمار می‌روند، مانند بیان اساس و ساختار عدالت اجتماعی (نساء: ۱۲۷ و ۱۳۵؛ مائده: ۸ و ۴۲؛ اعراف: ۲۹؛ نحل: ۹۰؛ حدید: ۲۵).

این معنا در کل یکی از احتمالاتی است که در کلام شاطبی که قبلاً آن را ذکر کردیم وجود دارد، ولی بر حسب مبانی اصولی که شاطبی در زمینه مقاصد شریعت به آن اعتقاد داشته و استدلال وی بر آن به موارد زیر برمی‌گردد:

اگر به بازگشت شریعت به کلیات معنوی آن بنگریم درمی‌یابیم که قرآن به طور تمام و کمال به آن پرداخته است و این امر عبارت است از: ضروریات، حاجیات، تحسینات و مکمل هر یک از موارد یاد شده (شاطبی، همان: ۳: ۲۹۴).

معنای نهم: رجوع سایر ادله به قرآن کریم که به واسطه آن حجیت این ادله اثبات می‌گردد.

این معنا در کل یکی از احتمالهایی است که به احتمالهای یاد شده در کلام شاطبی که آن را قبلاً بیان کردیم اضافه می‌گردد. شاطبی بر حسب مبانی اصولی خود این‌گونه در مورد این معنا استدلال کرده و می‌گوید: «أدلة خارج از کتاب عبارت‌اند از سنت و اجماع و قیاس. تمامی این موارد از قرآن نشأت می‌گیرند، مردم آیه شریفه «لتحکم بین الناس بما أراک الله» (نساء: ۱۰۵) را متضمن قیاس و آیه «وما آتاکم الرسول فخذوه» (حشر: ۷) را متضمن سنت و آیه «و یتبع غیر سبیل المؤمنین» (نساء: ۱۱۵) را متضمن معنای اجماع دانسته‌اند. و این مهم‌ترین دلیل موجود است.» سپس می‌گوید: «در صحیح از ابن مسعود می‌گوید:

لعن الله الواشحات و المستوشحات [المتوشحات]...؛ خداوند کسی را که خالکوبی انجام می‌دهد و کسی را که اجازه خالکوبی بر بدن خود می‌دهد لعنت کرده است (شیبانی، همان: ۱/ ۴۲۴، ۴۴۲؛ دارمی، سنن الدارمی، بی تا: ۲/ ۲۷۹ - ۲۸۰؛ بخاری جعفری، همان: ۶/ ۵۸ - ۵۹ و ۷/ ۶۱ - ۶۲، ۶۳، ۶۴؛ قشیری نيسابوری، همان: ۶/ ۱۶۶ - ۱۶۷؛ قزوینی، سنن ابن ماجه بی تا: ۱/ ۶۴۰، ح ۱۹۸۸؛ سجستانی، سنن ابی داود بی تا: ۲/ ۲۸۳، ح ۴۱۶۹؛ ترمذی، سنن الترمذی ۱۳۷۵: ۱/ ۴، ۱۹۳؛ ح ۲۹۳۲؛ بیهقی، همان: ۷/ ۳۱۲).

این حدیث به گوش زنی از بنی‌اسد به نام ام‌یعقوب رسید. این زن از خوانندگان قرآن بود. پس به نزد وی آمد و به او گفت: حدیثی از تو به من رسیده که تو این دو گروه را لعن کرده‌ای، و حدیث را برای وی خواند. عبدالله پاسخ داد: چگونه من کسی را که رسول خدا ﷺ لعن کرده و در قرآن نیز آمده است لعن نکنم؟ زن گفت: من قرآن را به طور کامل خوانده و به چنین موضوعی بر نخورده‌ام، عبدالله پاسخ داد: اگر خواننده بودی قطعاً آن را می‌یافتی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر: ۷) و در ادامه حدیث را بیان کرد. عبدالله از عالمان به قرآن بود (شاطبی، همان: ۳/ ۲۹۴ - ۲۹۶).

شرح و تعلیق

۱. ما در ادعای بازگشت سنت به کتاب قرآن به معنای اثبات حجیت حدیث به قرآن مناقشه‌ای نداریم، هرچند برخی از اصولیان این امر را نپذیرفته و دلیل سنت را عقل قرار داده‌اند نه کتاب (قرآن).
۲. ولی به هر حال دلالت قرآن کریم بر حجیت قیاس را نمی‌پذیریم؛ زیرا آیه شریفه «لتحکم بین الناس بما أراک الله» (نساء: ۱۰۵) بر این ادعا دلالت نمی‌کند. توضیح آنکه فرض پذیرفتن این معنا از «ارائه» یعنی «نشان دادن»، به هر حال این معنا اعم از مدعای مطرح شده خواهد بود، زیرا آنچه خداوند به پیامبر اسلام ﷺ نمایانده حتی اموری را که خداوند در خواب و رؤیا به ایشان نشان داده نیز شامل می‌شود.
۳. در ضمن به محض رجوع به اول آیه، متعلق کلمه رؤیت و «نشان دادن» به خوبی روشن می‌گردد و در می‌یابیم که این امر هیچ ربطی به منظور برداشت شده در حجیت قیاس ندارد. این آیه شریفه را بنگرید: «إنا أنزلنا إلیک الکتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما أراک الله ولا تکن للخائنین خصیماً» (نساء: ۱۰۵). همان‌گونه که پیداست، منظور از آیه این است که پیامبر ﷺ به آنچه در کتاب به ایشان نمایانده

شده حکم کند نه به غیر از آن. در این صورت، یعنی حکم به غیر از آنچه در کتاب بیان شده، لزوم تناقض و ابطال و سقوط حکم اول آیه با انتهای آن پیش می‌آید. چگونه می‌توان به قرآن مجید نسبت تناقض و ابطال داد؟

۴. در مورد اجماع نیز هر چند به حجیت آن اعتقاد داریم، ولی آیه یاد شده یعنی «وَتَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» (نساء: ۱۱۵) را دلیل آن نمی‌دانیم، بلکه دلیل آن مطلب دیگری است که در محل خود به توضیح آن خواهیم پرداخت. اما با کوچک‌ترین نگاه و اندیشه در این آیه درمی‌یابیم که این آیه از سرکشی در برابر اوامر الهی و نبوی و مخالفت با آن در جنبه عملی و گام برداشتن در راهی غیر از صراط مستقیم و راه خدا و پیامبرش باز می‌دارد. به این آیه شریفه بنگرید: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء: ۱۱۵). با توجه به این آیه، توجه به چند نکته ضروری می‌نماید:

اول: این آیه با تمامی قسمت‌های آن در صدر و ذیل و وسط، هیچ ارتباطی به موضوع هماهنگی و هم‌فکری مسلمانان بر حکم مسائل شرعی ندارد.

دوم: ظاهر امر از سیاق آیه این‌گونه نشان می‌دهد که این آیه شریفه در واقع به منظور انگیزش مسلمانان در یاری پیامبر اسلام و دفاع از ایشان وارد شده است.

سوم: به فرض دلالت این آیه بر حجت اجماع نیز هیچ‌کسی ملزم به رعایت مفاد آن نیست، زیرا منظور از اجماعی که در علم اصول مورد نظر است به طور خاص عبارت است از اتفاق نظر و اجماع فقها، در حالی که مفاد و محتوای آیه بر حجیت اجماع و هم‌رأی همگی مسلمانان بر یک مسئله دلالت دارد، حال چه فقیه باشند و چه نباشند.

چهارم: هرکسی از فقها که در فتوای خود با دلیلی شرعی - آیه یا روایت - قائل به اجماع نباشد، به عنوان مخالف خداوند و پیغمبرش شناخته نمی‌شود و در واقع مطیع و پیرو آنها به شمار می‌رود. پس چگونه ممکن است چنین شخصی به جهنم

رود و سرنوشت بدی در انتظار وی باشد؟

۵. از عجیب‌ترین اصطلاحات آن است که بگویند: «مردم آن را این‌گونه به شمار آورده‌اند...». به نظر شما آیا صحیح است که اصطلاحات و تعبیرهایی مانند این را در بحث‌های علمی و فوق تخصصی به کار ببریم؟ اکنون که این مسئله مشخص شد می‌گوییم:

نخست: درست نیست که بیان قرآنی را به عنوان یک موضوع کلی فقط به تمامی معانی یاد شده در این بحث منحصر بدانیم، هرچند ورود آنها را در قرآن کریم بپذیریم. علت نیز آن است که مواردی مقابل و رودرروی این معانی کلی که به جزئیات می‌پردازد نیز در قرآن کریم آمده است:

۱. اما ابهام در معنا - به فرض اینکه آن را بپذیریم - نیز در مقابل آن تعداد بی‌شماری از الفاظی آمده که خالی از هرگونه ابهامی است، مانند معین کردن طلاق رجعی در دو مرتبه و بیان حکم مهریه و خلع در آیه‌ای که بعد از آیه «قروء» آمده است (بقره: ۲۲۹)، در ضمن ما به هیچ عنوان این موضوع را نمی‌پذیریم، زیرا قرآن در واقع توضیح و بیانی برای همه مردم و به ویژه معاصران آن است و ابهام با این موضوع تناسب ندارد. هرچند ممکن است الفاظ موجود در قرآن به دلیل فاصله زمانی موجود از زبان عربی اصیل مجمل به نظر آیند، ولی این موضوع خود عقبه‌ای دارد و این اشکال به حیثیتی خارج از قرآن و بیان آن برمی‌گردد.

در این صورت ممکن است ابهامی زودگذر در برخی از حالات پیش آید، ولی این ابهام به سرعت و با استفاده از ابزارهای اجتهادی در فهم متون دینی و شرعی برطرف می‌گردد. این امر یا با دقت نظر بیشتر در آن ابهام صورت می‌پذیرد و یا با مراجعه به زبان و عرف و یا رجوع به آیات دیگر یا مراجعه به سنت. در این صورت خواهیم دید آنچه آن را ابهام می‌پنداشتیم، چیزی جز یک توهم و گمان محض نیست. اگر ادعایی مطرح شود مبنی بر اینکه برخی قسمت‌های قرآن، مانند حروف مقطعه،

یا شناخته‌های مربوط به جهان غیب که قرآن از آنها اطلاع داده است، مانند بال داشتن فرشتگان، دارای ابهام معنوی است و به فرض اینکه ما این ادعا را بپذیریم، باید گفت پذیرفتن آن به معنای وجود اجمال در آیات الاحکام نیست، زیرا آیات الاحکام عبارت است از قضیه‌های انشائیه که منظور از آوردن آن تسلیم در برابر اوامر موجود در آن و عملی کردنش بوده است و در این صورت می‌توان گفت اجمال در این‌گونه انشاءها از نظر ثبوتی متنفی و حتی غیر عاقلانه است.

۲. در مورد کلیت موضوع و متعلق آن نیز باید گفت در مقابل این کلیت، شاهد پرداختن به موضوعهای جزئی نیز هستیم. مواردی از قبیل حکم طلاق همسر زید توسط وی و مباح بودن ازدواج پیامبر با او بعد از طلاق (احزاب: ۳۷). در این چارچوب قرار می‌گیرد.

۳. در مورد عدم بیان شرح و تفصیل مربوط نیز در مباحث قبلی نمونه‌های فراوان و مشروحی را در رد این موضوع و خلاف این نظریه ارائه کردیم.

۴. در مورد شمول و فراگیری «اطلاق و عموم» نیز می‌بینیم که برخی از احکام به صورت مقید یا مخصص «همراه با قیود و جزئیات» ذکر شده است. این امر یا با قرائن و نشانه‌های لفظی انجام گرفته یا با نشانه‌های غیر لفظی به صورت متصل یا منفصل. از نمونه‌های این موضوع می‌توان به این موارد اشاره کرد: قید زدن و جوب روزه به زمان خاص هنگام دیدن هلال ماه مبارک و اینکه روزه از فجر شروع شده و تا شب ادامه می‌یابد و نیز شرطهای صحت روزه مانند سلامتی و عدم مسافرت و همین‌طور بیان حکم عاجز و حکم قضای روزه و نیز بیان برخی از مفطرات (بقره: ۱۸۳-۱۸۷) یا آیه حرمت آشکار کردن زینت توسط زن مگر در برابر افراد و مواردی که آیه مزبور آن را بیان کرده است (نور: ۳۱).

۵. با توجه به موارد یاد شده، کیفیت و چگونگی شرایط حاکم بر چهار معنای باقیمانده که در آن نیاز به حصر بیان قرآنی نیست نیز مشخص می‌گردد.

دوم: تمامی معانی یاد شده که در زمینه کلی بودن بیان قرآنی مورد تصور است به جز معنای اول به عنوان شاخصه‌هایی مثبت و نشانه‌های قدرت و صلاحیت در تشریحات قرآن و احکام موجود در آن به شمار می‌رود.

از همین جا اهمیت گستره ارزشی این مطلب که گفته شده قرآن کریم مانند قانونی اساسی و فراگیر است مشخص می‌گردد؛ زیرا وقتی چنین مطلبی بیان می‌گردد، هدف از آن بیان این مطلب نیست که تمامی موارد مورد نیاز به طور کامل و با تمامی جزئیات و در همه جوانب در آن بیان شده است. آری، ممکن است منظور از این مطلب نوعی تمثیل مختصر و موجز و برای نزدیک کردن معنا به ذهن باشد، ولی به هر حال منظور از آن از تمامی جهات یا وقتی که اراده این مطلب می‌شود که قرآن کریم دربرگیرنده تمامی اصول شریعت است، یعنی هیچ حکم اساسی و مهم و زیربنایی وجود ندارد مگر اینکه به نوعی در قرآن بیان شده است.

به عبارت دیگر مطلب یاد شده به معنای حصر قرآن در این مورد نیست، زیرا قرآن مجید همان‌گونه که دربردارنده این‌گونه اساسیات و امور زیربنایی است، شامل موارد و اصول دیگر نیز هست.

سوم: باید به این نکته توجه داشت که وقتی می‌گوییم بیان قرآن کلی است، منظور این نیست که بیان قرآنی در صورت و شکل آن کلی است و به عبارت دیگر بر پایه قضیه کلیه مسوره و «دارای سور» شکل گرفته است، زیرا همیشه این‌گونه نیست که یک حیثیت کلیه در ساختار لفظی نمود پیدا کند. در حقیقت منظور اصلی از این کلام بر پایه دلالت تصدیقیه، کلی است، هرچند این امر به کمک قرائن و شواهد متصله یا منفصله چه به صورت لفظی و چه به صورت لثنی و «عقلی، برداشتی» شکل گیرد. این امر در مورد همه اسلوبها و شیوه‌های تعبیر از هر مدلولی چه به صورت کلی و چه جزئی مصداق دارد.

محور سوم: فایده بیان کلی در تشریح چیست؟

بیان کلی در قرآن دارای چندین فایده و نتیجه تشریحی است و به این علت که مفهوم کلی بودن را می‌توان به صورتهای مختلفی تفسیر کرد - که به آنها در مطالب گذشته اشاره شد - ناگزیر در بیان این فواید و نتایج مترتب بر بیان تشریحی کلی در قرآن نباید به صورت مطلق و کلی عمل کرد. بهتر آن است که این فایده‌ها را به صورت جزئی و مشخص بیان کنیم و برای هر معنا از معانی کلی که قبلاً آن را بیان کردیم فایده یا فایده‌های مشخص و مستقلی را ارائه دهیم. برخی از این فواید عبارت‌اند از:

بدیهی است کلیت یک قانون منجر به انعطاف‌پذیری آن می‌شود و این قدرت را به قانون می‌دهد که در گستره زمانی و مکانی وسیع‌تری امتداد یابد و مطالب و قضایای بیشتری را تحت پوشش خود قرار دهد. در ابتدا تأکید می‌کنیم که ما معنای اول - یعنی ابهام در معنا- را نمی‌پذیریم، ولی معانی دوم و چهارم و پنجم از معانی بیان کلی به مکلف در عالم امثال و انجام کار این فایده را می‌رساند که به وی آزادی کافی در انتخاب هر شکل و صورتی را می‌دهد که وی می‌خواهد از طریق آن تکلیف خود را به انجام رساند. به همین صورت برای مجتهد نیز در حیطة استنباط احکام شرعی مفید است، زیرا یک دلیل کلی می‌تواند مجتهد را از آوردن چندین دلیل دیگر بی‌نیاز گرداند.

فایده شمول و فراگیری «اطلاق و عموم» چیست؟

در اینجا ممکن است شبهه‌ای به این صورت مطرح شود که شمول و فراگیری موجود در کتاب و عمومیت آن فایده‌ای چندانی در روند استنباط فقهی ندارد و علت نیز عبارت است از:

۱. مفاد این اطلاقات و عمومیتها در سنت بیان شده است.

۲. قیود و ویژگی آنها نیز در سنت بیان شده است.

نتیجه آنکه اگر استدلال بر پایه این نوع شمول و فراگیری به خودی خود اراده گردد که منحصر بر قرآن نخواهد بود، زیرا این نوع از شمول و عمومیت در سنت نیز به صورت لفظی و معنوی بیان شده است و اگر به این عمومیت و اطلاق به واسطه نشانه‌ها و قیود و ویژگیهای آن نگریسته شود نیز روند مشخص کردن و تعیین آن فقط با مراجعه به سنت امکان‌پذیر است.

در پاسخ باید به این نکته اشاره نمود که هیچ کس به طور کلی در فایده این شمول و فراگیری - در ادله تشریحیه - که از آن در کل به اطلاق یا عموم یاد می‌شود شکمی ندارد، زیرا این امر همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره نمودیم، از نشانه‌های بالندگی و قدرت تشریح به شمار می‌رود. اگر هم شک و شبهه‌ای وجود داشته باشد فقط به اطلاق و شمول و کلیت موجود در قرآن برمی‌گردد. این شک و ابهام را نیز به دلایل زیر به شدت هرچه تمام‌تر رد می‌کنیم:

۱. ارزش هر ادعایی در پشت ارزش دلیل حاکم بر آن نهفته است. پس به طور منطقی صحیح نیست که ادعایی را بدون ذکر دلیلی محکم‌پسند مطرح کنیم. این دلیل نیز بر پایه استقرای تام شکل می‌گیرد و بدون وجود چنین دلیلی هرگز نمی‌توان ادعایی این‌چنینی را مطرح نمود.

۲. برخی اطلاقها و عمومیتها در قرآن کریم وجود دارد که سنت به هیچ عنوان نمی‌تواند جایگزین آن شود و ما را از آن بی‌نیاز گرداند. مواردی مانند آیه وفای به قراردادها و آیه تجارت از تراضی در این زمینه قرار می‌گیرد. هرکس که کوچک‌ترین شناختی از علم فقه و روند استنباط داشته باشد، میزان ارزش این‌گونه اطلاقها و کلیتهای قرآن را به خوبی درک می‌کند.

۳. تقیید و تخصیص هرگز باعث ملغای و باطل شدن دلیلهای مطلق و کلی نمی‌شود و در واقع فقط روند و مسیر دلالت را در چارچوب دایره آن تغییر می‌دهد.

از این مطلب که بگذریم، عمومیت و اطلاق آن بر قدرت و کاربرد سابق خود باقی مانده و از آن عدول نخواهد کرد.

۴. معنای سوم از بیان کلی نیز در تثبیت و استواری اصل حکم سودمند است. این امر نیز به صورت عقلایی در تمامی قوانین و شرایع شناخته شده و معروف است. در همین زمینه این امر می‌تواند تأثیری تشریحی نیز داشته باشد، زیرا مانند چتری است که تمامی تفصیلهای و مطالبی را که در شرح آن بیان خواهد شد در بر می‌گیرد، همچنین می‌تواند مانند معیار و شاخصه‌ای برای سایر دلایل به ویژه سنت به شمار آید و در صورت تکرار می‌تواند تأثیر کاربردی و عملی در تشویق و ترغیب فرد و سوق دادن وی به سمت فرمان‌برداری و پذیرفتن حکم داشته باشد. این امر در تکرار دستور به انجام نماز و زکات و انفاق و جهاد به خوبی قابل مشاهده است.

۵. بیان کلی در معنای ششم و هفتم، به روند استنباط احکام شرعی که مجتهد در پی آن است کمک می‌کند.

۶. بیان کلی در معنای هشتم، نقشی اساسی و پایه‌ای در روند کشف نظریه‌ها و شیوه‌ها و ساختارهای کلی دارد. کشف و تبیین نظام اقتصاد عمومی در اسلام یا نظام قضایی در همین حیطه قرار می‌گیرد.

۷. بیان کلی در معنای نهم فقط در زمینه اصول فقه و اثبات دلایل کاربردی و مورد اعتماد در روند اجتهادی دارای نقش و کاربردی نظری می‌باشد.

نتیجه

۱. صحیح نیست که از توصیف بیان تشریحی در قرآن کریم به کلیت و عموم اراده حصر گردد.

۲. در این زمینه نه معنا وجود دارد که همگی آنها منطقی و معقول به نظر می‌رسد؛ به جز یک مورد که عبارت است از تفسیر کلیت در قرآن کریم به اجمال و

اختصار در معنا و عدم وضوح و روشنی معنای موجود در لفظ. در هر صورت و بر پایه تمامی معانی نه‌گانه یاد شده، صحیح نیست که از توصیف بیان تشریحی در قرآن کریم اراده حصر شود.

۳. فایده‌های قانون‌گذاری مترتب بر بیان کلی در احکام شرعی و نیز فواید مربوط به شمول و کلیت «اطلاق و عموم» در این زمینه را بیان نمودیم.

پی‌نوشتها

- (۱). می‌گوییم: معنای حدیث عبارت است از اینکه: تمامی پیامبران الهی - قبل از پیامبر اسلام - از طرف خداوند تبارک و تعالی معجزاتی داشتند تا مردم به آنها ایمان آورند و این معجزه‌ها همگی معجزاتی ملموس بودند که با حواس ظاهری قابل درک بودند مانند عصای حضرت موسی علیه السلام یا شفا دادن کور مادرزاد و کسی که بیماری برص داشت به دست حضرت عیسی علیه السلام و این معجزه‌ها هیچ کدام جاویدان و ماندگار نبودند، ولی معجزه پیامبر ما به گونه‌ای دیگر بود و عبارت بود از وحی که در قرآن کریم نمود پیدا می‌کرد به عبارت دیگر معجزه‌ای بود که مخاطب آن عقل و فکر انسانها بوده و معجزه‌ای جاویدان به شمار می‌آید و به همین علت نیز پیامبر اسلام آرزو داشتند که پیروان ایشان بیش از پیروان سایر پیامبران باشند.
- (۲). شاطبی در اینجا غیر از دلایل یاد شده دو دلیل دیگر نیز می‌آورد که مربوط به مطلب حاضر نیست و به همین علت از ذکر آن در اینجا پرهیز می‌کنیم و به امید خداوند آنها را در جای خود ذکر خواهیم کرد.
- (۳). بر این مبنا که جمع همراه با الف و لام در آیه یاد شده یعنی کلمه «العقود»، مفید عموم است.

کتابنامه

١. قرآن کریم
٢. بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر، ١٤٠١ق.
٣. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت، دارالفکر، بی تا.
٤. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٣٧٥ق.
٥. دارمی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام، سنن الدارمی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
٦. سجستانی، سلیمان بن الأشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
٧. شاطبی، ابواسحاق ابراهیم بن موسی اللخمی الغرناطی المالکی، الموافقات فی أصول الشریعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٨. شافعی، ابوعبدالله محمد بن ادريس، مسند الامام الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
٩. شیبانی، احمد بن حنبل، مسند الامام احمد، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول، ١٤١٢ق.
١٠. قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دارالفکر، بی تا.
١١. قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
١٢. متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ق.
١٣. نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی بن بحر، سنن النسائی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.